



A Comparative Methodological Examination of Grounded Theory and Its Capability in Theory Generation

Mojtaba Eslami^{1|} Reza Safari Shali^{2*}

1. PhD student of sociology of social issues in Iran, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. E-mail: mojtabaeslami135@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. E-mail: reza_safaryshali@khu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 2025/02/01
Received in revised form:
2025/03/30
Accepted: 2025/08/01

Keywords:
Grounded theory,
qualitative method,
comparative study,
inductive approach,
epistemology

ABSTRACT

This article, through a monographic documentary study and comparative analysis within the framework of qualitative methodology, examines grounded theory (data-based) from the perspectives of experts such as Glaser, Strauss & Corbin, and Charmaz. The objective is to identify and categorize the various approaches proposed in this field. This study serves as both a methodological survey and an analytical exploration of scientific understanding, addressing one of the most significant methodological approaches within the interpretive paradigm and inductive strategy. Unlike deductive reasoning and the affirmative paradigm, grounded theory follows an inverted funnel approach, making it a fundamental method in the humanities for developing and emerging theories.

Grounded theory has the capacity to generate hypotheses, create new categories, and even develop new theories that align with the cultural and social contexts of a given society, rather than merely validating pre-existing theories in a social field. In other words, grounded theory methodology focuses on constructing theory from the realities, information, and data available within the studied society. Research in this method begins in the field of reality, allowing the theory to emerge directly from the collected data. The study process starts by posing a research question and seeking answers within the research community. The researcher typically begins with observations and interviews, then identifies patterns, themes, and categories to develop new insights, conceptual categories, and theories.

This article highlights the exploratory power of grounded theory and examines the similarities and differences in the approaches of leading scholars. The analysis covers key methodological aspects such as ontology, epistemology, types of interviews, data collection methods, research quality assessment, coding stages, theory emergence, and theory presentation. By doing so, this study aims to elucidate the capabilities of grounded theory, emphasizing its depth in revealing social realities for better understanding and analysis of society.

Cite this article: Eslami, M., Safari Shali, R. (2025). A Comparative Methodological Examination of Grounded Theory and Its Capability in Theory Generation. *Theory-Building And Innovation Driven Discussion Panels In Humanities*, 1 (2), 1-27.



© The Author(s).

Publisher: Razi
University

DOI: 10.22126/tbih.2025.11725.1032

بررسی روش‌شناسی تطبیقی در نظریه زمینه‌ای و قابلیت آن در آفرینش نظریه

مجتبی اسلامی^۱ | رضا صفری شالی^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: mojtabaeslami135@gmail.com
 ۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: reza_safaryshali@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰

واژه‌های کلیدی:

نظریه زمینه‌ای،
روش کیفی،
بررسی تطبیقی،
رویکرد استقرایی،
معرفت‌شناسی

چکیده

این نوشتار از طریق مطالعه اسنادی تک‌نگاری و بررسی تطبیقی در چارچوب روش‌شناسی کیفی، نظریه زمینه‌ای (داده‌بنیاد)، را از منظر صاحب‌نظرانی مانند «گلنزر»، «استراوس و کوربین» و «چارمز» با هدف شناسایی و سنخ‌شناسی رویکردهای مطرح این حوزه مورد بررسی قرار می‌دهد. مقاله حاضر به نوعی یک بررسی و جریان روش‌شناسی و تحلیل فهم علمی است که به یکی از مهم‌ترین رویکردهای روشی در چارچوب پارادایم تفسیری و استراتژی استقرایی (به مثابه قیف وارونه برعکس استدلال قیاسی و پارادایم اثباتی) در عرصه علوم انسانی پرداخته و به تبیین قابلیت آن در خلق و ظهور نظریه می‌پردازد. نظریه زمینه‌ای این قابلیت را دارد که به‌جای آنکه به اثبات نظریه‌های موجود در هر حوزه اجتماعی بپردازد، با شناخت واقعیت موجود در هر جامعه فرضیه، مقولات جدید و حتی نظریه‌های جدیدی منطبق با آن جامعه (متناسب با شرایط فرهنگی و اجتماعی) خلق کند. به عبارتی اهتمام روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای بر تولید و ساخت نظریه از متن واقعیات، اطلاعات، داده‌های موجود در جامعه مورد مطالعه است. در این روش، مطالعه در عرصه واقعیت آغاز شده تا نظریه از درون داده‌هایی که گردآوری شده، پدیدار شود. در این روش با طرح پرسش و یافتن پاسخ متناسب با آن در جامعه تحقیق، مطالعه شروع می‌شود و معمولاً محقق کار خود را با مشاهده و مصاحبه‌ها شروع می‌کند و سپس الگوها، مضامین و مقولات را استخراج می‌کند تا به قضایای جدید، شناخت مقولات و نظریه برسد. در نوشتار حاضر علاوه بر قابلیت خاص نظریه زمینه‌ای با رویکرد اکتشافی، به بررسی موارد مشابه و متفاوت رویکردهای صاحب‌نظران در حوزه‌های مختلف (هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، نوع انجام مصاحبه، چگونگی جمع‌آوری داده‌ها، ارزیابی کیفیت پژوهش مراحل کدگذاری، چگونگی ظهور یافته‌ها و نحوه ارائه یافته و خلق نظریه) بیان گردید تا بتوان به تشریح و تحلیل قابلیت‌های آن با تأکید بر بیان عمیق از واقعیات با هدف شناخت و فهم از جامعه پرداخت.

استناد: اسلامی، مجتبی؛ صفری شالی، رضا (۱۴۰۳). بررسی روش‌شناسی تطبیقی در نظریه زمینه‌ای و قابلیت آن در خلق نظریه. کرسی‌های نظریه پردازی و نوآوری در علوم انسانی، ۱ (۲)، ۱-۲۷.



© نویسنده گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/tbih.2025.11725.1032

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

جریان‌ها و موج‌های روش‌شناختی از زمان جنگ جهانی دوم به این سو، دارای پیشرفت و تنوع بسیار بوده‌اند و این امر هم در مورد روش‌های کمی، کیفی و ترکیبی صادق است. اما چنین موقعیتی را ما در مورد نظریه یا نظریه‌سازی به این سرعت و دقت شاهد نبوده‌ایم. به‌طور کلی، نظریه اجتماعی امروزه خیلی ابتکاری نیست و درباره بسیاری از مسایل مهم حرف کمی برای گفتن دارد (ر.ک: سوندربرگ، ۱۳۹۸: ۱۶). لذا این جامعه‌شناسان، روانشناسان، روانشناسان اجتماعی و سایر پژوهشگران اجتماعی هستند که موظف به مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی هستند و در این راستا گرندتئوری یا همان نظریه زمینه‌ای^۱، (با رویکرد استقرایی) روشی سیستماتیک برای مفهوم‌سازی ارائه می‌دهد.

ریشه‌های روش نظریه زمینه‌ای به کار صاحب‌نظرانی مانند «بارنی گلیزر»^۲ و «انسلم استراوس»^۳ در دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد. سه مورد از متون و کارهای آن‌ها خیلی مهم تلقی می‌شود: آگاهی از مرگ^۴، کشف نظریه بنیانی^۵ و زمان مرگ^۶. از دید صاحب‌نظران دیگر کتاب‌های گلیزر و استراوس گفتاری تعیین‌کننده بودند، زیرا تصورات مربوط به اجماع روش‌شناختی را از هم گسستند و راهبردهای نظام‌مندی را برای انجام تحقیق کیفی پیشنهاد دادند (ر.ک: چارمز، ۱۴۰۱: ۲۴). هرچند به‌طور معمول پژوهش‌های تجربی در تئوری شناخته‌شده است و نظریه زمینه‌ای با متوقف کردن پیش‌فرض تحقیق، یک قدم فراتر از نظریه‌های موجود می‌گذارد تا بدین گونه فقط تئوری جدید را برای آنچه اتفاق می‌افتد، کشف کند و سپس مشاهده می‌کند که چگونه به نظریه فعلی مرتبط است (ر.ک: گلیزر، ۱۳۹۹: ۳۱).

روش نظریه زمینه‌ای از همان آغاز پیدایش به عنوان روشی برای رسیدن به دو نوع نظریه طراحی شد که عبارت بودند از: قائم به ذات و رسمی. این نظریه‌ها با نظریه‌های بزرگی که در دهه ۱۹۶۰ در مطالعات علوم اجتماعی غلبه پیدا کرده بودند، در تضاد بودند و بیشتر شبیه به چیزی بودند که رابرت مرتون^۷ آن‌ها را "نظریه‌های میانی" می‌نامید (ر.ک: برایانت، ۱۳۹۹: ۳۷۱). نظریه برد میانی به نظریه

1. Grounded theory (G.T)

2. Barney Glaser

3. Anselm Strauss

4. Awareness Of Dying

5. The discovery of grounded theory

6. Time for dying

7. Robert K. Merton

پردازش جامعه‌شناختی است که هدف آن ادغام نظریه و تحقیقات تجربی است که رویکرد غالب بر ساخت نظریه جامعه‌شناختی به‌ویژه در ایالات متحده می‌باشد (Bailey, 1991).

در توضیح باید افزود که نظریه زمینه‌ای پیوند دو سنت متضاد و رقیب در جامعه‌شناسی بود که از سوی آغازکنندگان هر یک از آن‌ها بازنمایی می‌شد: اثبات‌گرایی دانشگاه کلمبیا و عملگرایی و تحقیق میدانی مکتب شیکاگو. پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و رویکرد منطقی و نظام‌مند روش‌های نظریه زمینه‌ای، منعکس‌کننده جزئیات دقیق آموزش کمی گلیزر زیر نظر پاول لازارسفلد^۱ است. گلیزر قصدداشت روش‌های تحقیق کیفی را کدگذاری کند همان‌طور که لازارسفلد تحقیقات کمی را کدگذاری کرده بود. بسیاری از اصول اساسی نظریه زمینه‌ای ریشه در کار گلیزر دارد. او این روش را با تجربه‌گرایی بی‌طرفانه، روش‌های کدگذاری دقیق، تکیه بر اکتشافات جدید و تا حدی زبان خاص و مبهمی که منعکس‌کننده روش‌های کمی است، درآمیخت (ر.ک: چارمز، ۱۴۰۱: ۲۷).

نظریه زمینه‌ای به عنوان جایگزینی برای هنجارهای پژوهشی رایج در دهه ۱۹۶۰ ایجاد شد. نظریه زمینه‌ای، عمدتاً متکی بر رویکرد کنش متقابل نمادین و سنت روان‌شناسی اجتماعی است. در نظریه زمینه‌ای مهم‌ترین روش در ساخت نظریه، تحلیل مقایسه‌ای است. بدین صورت که در این روش به عنوان مثال گروه‌ها و خرده‌گروه‌های مختلف مردم با همدیگر مقایسه می‌شوند و تفاوت‌های موجود میان آنها به‌صورت نظریه در می‌آید. سپس، این نظریه از طریق مقایسه با سایر گروه‌ها، مورد آزمون و اصلاح قرار می‌گیرد (ر.ک: صفری شالی، ۱۴۰۳: ۱۷۳). گلیزر و اشتراوس (۱۹۷۱) تولید نظریه‌های ترکیبی را در زمینه‌های تحقیقاتی اساسی و رسمی ترویج کردند تا در نظریه‌های رسمی فراگیرتر ساختاربندی شوند. به این ترتیب، نظریه زمینه‌ای دو کارکرد کلیدی داشتند: اول، محافظت در برابر رکود نظری و عدم تحرک از طریق تولید نظریه جدید و دوم، ایجاد مشاهده و تحقیقات میدانی به‌عنوان منبع و جایگاه نوآوری نظری به‌منظور پایه‌گذاری توسعه نظری در داده‌های علمی معتبر (Howard-Payne, 2016: 52). رفته رفته تفاوت‌های بنیادی بین روش گلیزر با اشتراوس ایجاد شد و این تفاوت‌ها منجر به جدا شدن راه‌ها برای مبتکران نظریه زمینه‌ای در سال ۱۹۸۷ شد و دو مکتب مختلف از نظریه زمینه‌ای را به وجود آورد؛ یعنی اول مکتب گلیزری، که در چارچوب یک الگوی پس‌پوزیتیویستی عمل می‌کند، و دوم مکتبی که توسط اشتراوس مورد حمایت قرار گرفت و سپس با

ژولیت کوربین^۱ متحد شد تا رویکردی متمایل به ساخت‌گرایی به نظریه پایه اتخاذ نماید (همان: ۵۲). از زمان جدایی رسمی گلنزر از استرواس در سال ۱۹۹۲، گلنزر خود را مدعی ارائه روش نظریه‌بنیانی کلاسیک معرفی کرد و دیگر کارهای انجام شده در این زمینه را بیشتر: "توصیف مفهومی کامل" یا "تحلیل داده‌های کیفی" می‌نامید (برایانت، ۱۳۹۹: ۱۳۱). پس از این، کتی چارمز^۲ از دانشگاه کالیفرنیا که خودش جامعه‌شناس و شاگرد گلنزر و استرواس می‌باشد، رویکرد برساخت‌گرایانه در نظریه زمینه‌ای را تدوین نمود و نظریه زمینه‌ای را توسعه داد (Charmaz, 2006; Birks & Mills, 2012; Corbin & Strauss, 2015). اگرچه رویکرد برساخت‌گرایانه از نظر استراتژی‌های روش شناختی شباهت‌هایی به رویکرد کلاسیک و همچنین روش استرواس و کوربین دارد اما مبانی فلسفی آن، متفاوت و برساخت‌گرایانه است (Bryant & Charmaz, 2008).

می‌توان گفت؛ امروزه سه رهیافت مسلط در نظریه‌پردازی زمینه‌ای، مشخص شده است: «رهیافت ظاهرشونده» که مربوط به اثر گلنزر (۱۹۹۲) است؛ «رهیافت نظام‌مند» که با اثر استرواس و کوربین (۱۹۹۸) شناخته می‌شود و «رهیافت ساختارگرایانه» که توسط چارمز (۲۰۰۰) حمایت می‌شود (Howard-Payne: 2016). جدای از هر گونه اختلافی که این پژوهش قصد بررسی آن‌ها را دارد اما هر سه این رویکردها در نهایت در محور نظریه زمینه‌ای و تولید نظریه از دل داده‌هایی که محقق آن‌ها را به دست آورده است، می‌باشند.

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

اگر از نگاه ایجابی به موضوع توجه داشته باشیم باید خاطرنشان ساخت که این روش زمانی استفاده می‌شود که ادبیات پژوهش پیرامون موضوع مورد مطالعه از غنای لازم برخوردار نباشد. نظریه زمینه‌ای، روش پژوهشی استقرایی و اکتشافی است که به پژوهشگران در حوزه‌های موضوعی گوناگون امکان می‌دهد به جای اتکاء به تئوری‌های موجود، خود به تدوین قضایا و یا حتی تئوری اقدام کنند. لذا این روش زمانی استفاده می‌شود که ادبیات پژوهش پیرامون موضوع از غنای لازم برخوردار نباشد. در این راهبرد، گردآوری و تحلیل داده‌ها و نظریه‌ای که در نهایت از داده‌ها استخراج می‌شود، در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار دارند. ضرورت این نوشتار از این رو می‌باشد که بعد از تطور زیادی که در طول تاریخ شکل‌گیری نظریه زمینه‌ای و اختلاف‌های برآمده، حاصل شد، ضروری است که تحقیقی با

1. Juliet Corbin

2. Kathy Charmaz

توجه به رویکردهای اصلی نظریه زمینه‌ای، یک تحلیل مقایسه‌ای از آن رویکردها به دست دهد و اهمیت این تحقیق نیز به دست آوردن دیدی جامع نسبت به نظریه زمینه‌ای در رویکردهای مختلف خود و هدایتی که در خلق نظریه دارد می‌باشد و هدف از این تحقیق توسعه روش نظریه زمینه‌ای در کلیت رویکردهای مختلف این روش و کاربرد آن در پژوهش‌های علمی است که با بررسی هر کدام از این رویکردها و تطبیق آن‌ها با یکدیگر نشان می‌دهد که هر کدام چه کمکی به خلق نظریه و نظریه‌پردازی می‌نمایند.

با توجه به ماهیت نظریه‌ای زمینه‌ای که به محقق در کشف اطلاعات و پاسخ به سوالات از نوع چیستی و چرایی کمک می‌کند، این نوشتار کمک می‌نماید که محققان هم در سطح بینش و هم روش به نظریه زمینه‌ای و کاربرد آن در پژوهش اشراف پیدا کنند و تحقیقات کیفی خود را با استفاده از این روش به پیش ببرند؛ محقق با اشرافی که از نظریه زمینه‌ای و فهم اختلافات هر کدام از آنها به دست می‌آورد هم در جهت بینش کار خود مبنی بر عینی‌گرایی یا ذهنی‌گرایی که در هر کدام از نظریات داده‌بنیاد، متفاوت است، تحقیق خود را استوار می‌سازد و هم در جهت روشی که نظریه داده‌بنیاد را بعد از فهم اختلاف‌های هر کدام از صاحب‌نظرانش، در روش‌های مختلف قادر است که به کار ببندد. در این روش محققان به صورت مداوم داده‌های جدید را با داده‌های قبلی و کدهای استخراج‌شده مقایسه می‌کنند. این مقایسه‌های مستمر به محقق کمک می‌کند تا الگوهای مفهومی و نظریه‌ها را بهتر درک کرده و آن‌ها را اصلاح می‌کنند.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش

مهمترین پرسشی که در خصوص نظریه زمینه‌ای مطرح است بر جایگاه این نظریه به مثابه جریان روش شناسی با توجه به استراتژی پژوهشی است. این جریان روش شناسی به محقق تحقیق علمی در مقام پاسخ به پرسش‌های در دو دسته چیستی^۱ و چرایی^۲ کمک می‌کند. این پرسشهای پژوهش با دو مقوله اصلی اهداف پژوهش (توصیف و تبیین/فهم) در تناظر هستند. (ر.ک: صفری شالی، ۱۴۰۳: ۱۷۷-۱۷۳)

اما به صورت خاص در این نوشتار به سوالات زیر نیز پرداخته می‌شود:

- رویکردهای مختلف نظریه زمینه‌ای: گلیزر، استرواس و کوربین، و چارمز چه تفاوت‌ها و

شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟

1. What

2. Why

- هر یک از این رویکردها چه روندی را برای نظریه‌پردازی پیش می‌گیرند و چه کمکی به خلق نظریه‌ها می‌کنند؟

- روش نظریه‌زمینه‌ای با توجه به هر سه رویکرد مزبور، چگونه به آفرینش نظریه‌های بومی و فراگیر (جامع) کمک می‌نماید؟

۴-۱. پیشینه پژوهش

۴-۱-۱. پیشینه داخلی

نبی و ابراهیمی (۱۴۰۰) در پژوهشی در مجله‌ای علمی تخصصی تحت عنوان تحلیل تطبیقی رویکردهای نظریه داده‌بنیاد، به منظور شفاف‌سازی و تسهیل این فهم طی تحلیلی تطبیقی و با مراجعه به منابع مختلف از طریق نمونه‌گیری هدفمند، بر سه رویکرد اصلی این استراتژی پژوهش کیفی، شامل رویکردهای کلاسیک گلیزر، اشتراوس و کوربین و نهایتاً رویکرد برساخت‌گرایانه چارمز، متمرکز شده و به بررسی وجوه اشتراک و افتراق این رویکردها پرداخته‌اند. تفاوت در بنیان‌های فلسفی و سایر ملاحظات عمل‌گرایانه موجب انتخاب رویکرد خاصی از نظریه داده‌بنیاد می‌شود. مقاله حاضر به مطالعه عمیق وجوه اشتراک و افتراق سه رویکرد اصلی نظریه داده‌بنیاد پرداخته و فهم بهتری را برای پژوهشگر تسهیل می‌نماید تا بر چالش انتخاب رویکرد مناسب فائق آید و پژوهشی پر کیفیت‌تر را انجام دهد.

هزارجریبی و صفری شالی (۱۳۹۴) در مقاله کاربست نظریه بنیانی در شناخت دانش بومی، به شناسایی نظریه‌زمینه‌ای و جایگاه آن در شناخت دانش و ارزش‌های بومی می‌پردازد. به اعتقاد آنها نظریه زمینه‌ای این قابلیت را دارد که به‌جای آنکه به اثبات نظریه‌های موجود بپردازد، با شناخت واقعیت موجود در هر جامعه نظریه‌های جدیدی منطبق با آن جامعه خلق کند.

۴-۱-۲. پیشینه خارجی

در تحقیقی چارمز و تورنبرگ^۱ (۲۰۲۰) با عنوان پیگیری کیفیت در نظریه‌زمینه‌ای، روش نظریه‌زمینه‌ای را معرفی می‌کنند و این روش را در بافت تاریخی خود قرار می‌دهند. آن‌ها بیان می‌کنند زمانی که محققان کمی دهه ۱۹۶۰ انتقادات شدیدی را از تحقیقات کیفی وارد کردند، مبتکران نظریه‌زمینه‌ای، یعنی گلیزر و اشتراوس، به دنبال دفاع از کیفیت تحقیق کیفی بودند و معتقد بودند که نظریه‌زمینه‌ای با ارائه روشی برای ساخت نظریه، کیفیت آن را افزایش می‌دهد. کانون‌های اصلی آن‌ها عبارت بود از: (۱) معرفی منطق نظریه‌زمینه‌ای، با تاکید بر اینکه چگونه محققان می‌توانند از آن برای ساختن نظریه

استفاده کنند، (۲) جزئیات معیارهای کیفیت در اشکال اصلی نظریه زمینه‌ای که توسط گلیرز و اشتراوس حمایت شده و توسط گلیرز، اشتراوس و کوربین تقویت شده است و توسط کوربین، و چارمز پالایش شده و (۳) ارائه تحلیلی از چگونگی پایه‌گذاری نظریه پردازان بر ساخت گرا در فرآیند مصاحبه، کدگذاری و توسعه مفهوم نظری.

هوآرد پین^۱ (۲۰۱۶) نیز در پژوهشی با عنوان «گلیرز یا اشتراوس؟ ملاحظات برای انتخاب یک مطالعه نظریه زمینه‌ای» به ریشه‌های نظریه زمینه‌ای می‌پردازد و در عین حال خوانندگان را از برخی از مشکلات این روش آگاه می‌کند. دشواری‌هایی که در نتیجه بحث‌های اساسی ارائه شده توسط گلاسر و اشتراوس در جدایی نظری و روش‌شناختی از یکدیگر و رویکرد نظریه زمینه‌ای اولیه آنها به وجود می‌آیند. هوارد پین نمونه‌هایی از مسایل مربوط به انتخاب روش نظریه زمینه‌ای در رابطه با مطالعه ارائه شده‌ای که بر رویکرد نظریه زمینه‌ای اشتراوسی تکیه کرده است نشان می‌دهد تا معانی خسته داوطلبانه مردان بزرگسال پیشگیری کننده از HIV را در آفریقای جنوبی توضیح دهد.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت: پژوهش‌هایی که تاکنون صورت گرفته است گرچه حالت مقایسه‌ای بین رویکردهای نظریه زمینه‌ای را مدنظر داشته‌اند یا خواسته‌اند مبحث خلق نظریه را در روش نظریه زمینه‌ای تدقیق نمایند. اما آنچه این پژوهش را ممتاز می‌کند تجمع تمامی موارد اختلاف بین سه رویکرد نظریه زمینه‌ای می‌باشد که بدون آنکه مباحث را به طول و تفصیل‌های به‌دور از ضرورت بکشاند، با تأکید بیشتر بر موارد متفاوت، اختلاف‌های هر سه رویکرد را برجسته می‌کند و نیز نشان می‌دهد که هر سه رویکرد با کدام یکی از انواع نظریه‌پردازی همخوان می‌باشد و هر کدام از نظریات به کدام یک از نوع نظریه‌پردازی در تحقیقات گوناگون مرتبط است و به کار می‌آید.

در مجموع، مهمترین درس آموخته بررسی پیشینه موضوع، این است که پژوهشگر نظریه زمینه‌ای در زمینی متشکل از داده‌های پراکنده متعدد و متنوع سیر نموده و به منظور دستیابی به یافته و اکتشاف جدید و یا در شکل کامل آن برای دستیابی به نظریه‌های نو با هنرنمایی آنها را ترکیب می‌نماید. خلاقیت یکی از اجزای مهم نظریه‌پردازی زمینه‌بنیان است. رویه‌های این روش پژوهشگر را مجبور می‌سازد که پیش‌فرض‌ها را درهم آمیخته و از عناصر قدیمی و مقدمات موجود نظمی نو بیافریند.

۵-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

در این نوشتار، ابتدا به بررسی قابلیت و ویژگی روش‌شناختی و قابلیت‌های خاص نظریه زمینه‌ای با توجه به استراتژی‌های پژوهش پرداخته شد. در ادامه از طریق مطالعه تطبیقی و تحلیل اسناد مربوط به نظریه بنیانی، رویکردهای مختلف مورد بررسی قرار خواهد گرفت. استفاده از روش تطبیقی به دلیل هماهنگی با هدف این مطالعه برای شناسایی و سنخ‌شناسی رویکردهای مختلف بود. یکی از انواع روش تحقیق تطبیقی دیدگاه مربوط به صاحب‌نظران این حوزه که در این تحقیق‌ها واحد تحلیل روش است و محقق متغیرها را در رویکردهای مختلف بررسی می‌کند. بدین ترتیب رویکرد این پژوهش کیفی و از نوع نظری است و مانند دیگر تحقیقات نظری از نوع توصیف و تحلیل اسناد و اطلاعات کتابخانه‌ای ارائه می‌شود. دامنه پژوهش نیز به صورت خاص محدود به رویکردهای روشی «گلیرز، استراوس و کوربین و چارمز» می‌باشد زیرا رویکردهای این چهار صاحب‌نظر در این تحقیق مدنظر قرار گرفته و با یکدیگر مقایسه شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. تفاوت‌ها و تشابه‌های رویکردهای سه‌گانه

با توجه به آنچه که از متون گلیرز، استراوس و کوربین و چارمز در رابطه با تفاوت‌ها و شباهت‌های برداشت و رویکردشان از نظریه زمینه‌ای به دست آمد، می‌توان آن‌ها را در این موارد با تفصیلی که برای هر کدام می‌آید، برشمرد:

۲-۱-۱. هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی

در روش نظریه داده‌بنیاد، بررسی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه صاحب‌نظران این روش مهم است زیرا بدون شناخت پارادایمیک یک روش نمی‌توان به عمق انگاشته‌های یک ایده رسید و از این جهت بنیادهای معرفت‌شناختی گلیرز با دیگر نظریه‌پردازان برجسته این روش؛ یعنی استراوس، کوربین و چارمز متفاوت به نظر می‌رسد که در اینجا آن‌ها را بررسی می‌نمایم.

رویکرد نظریه زمینه‌ای گلیرزی در پاسخ به پرسش‌هایی درباره ماهیت واقعیت و آنچه می‌توان درباره آن واقعیت فهمید، موضع معرفت‌شناختی واقع‌گرایی انتقادی را اتخاذ می‌کند. واقع‌گرایی انتقادی معتقد است که می‌توان از واقعیت برای توسعه یک نظریه پایه‌ای استفاده کرد که واقعاً در داده‌ها قرار دارد. معرفت‌شناسی واقع‌گرایانه که زیربنای رویکرد گلیرزی است، محقق را ملزم به تجسم نقش یک ناظر به طور عینی جدا می‌کند (Howard-Payne: 2016: 52).

این کاملاً در تضاد با اتخاذ موضع هستی‌شناختی رویکرد استراوس، کوربین می‌باشد که در نسبی‌گرایی عمل‌گرایانه قرار می‌گیرد و می‌گوید «واقعیت» در اجماع تثبیت‌شده یک دوره خاص محدود می‌شود، اجماعی که در نگرش‌های متعدد درباره یک پدیده معین بنا شده است (Howard: Payne: 2016). دیوئی درباره عمل‌گرایی عنوان می‌کند که این نظریه‌ها ابزارهایی هستند که با استفاده از سودمندی‌شان در موقعیت‌های خاص (نه ادعای مبتنی بر اعتبار جهانی، حقیقت مطلق و صحت) مورد ارزیابی قرار می‌گیرند (ر.ک: برایانت، ۱۳۹۹: ۱۵۱).

معرفت‌شناسی زمینه‌گرایانه مورد حمایت استراوس، محقق را هدایت می‌کند تا با تحقیق درگیر شود و جهان را آن‌گونه که شرکت‌کنندگان آن را درک می‌کنند بهتر توصیف و درک نماید (Howard: Payne: 2016).

میراث مکتب شیکاگوی استراوس هم روش نظریه زمینه‌ای را تحت تأثیر قرار داد، اما به شیوه‌ای ناملموس‌تر. استراوس، انسان را به عنوان عامل فعال در زندگی و جهان خویش می‌دید، نه پذیرنده منفعل نیروهای بزرگ‌تر اجتماعی. این ایده‌ها سنت فلسفی عمل‌گرایی را منعکس می‌کرد که استراوس در برنامه دکتری خود، در دانشگاه شیکاگو پذیرفته بود. عمل‌گرایی دربرگیرنده تعامل‌گرایی نمادین بود؛ نوعی دیدگاه نظری که فرض می‌کند جامعه، واقعیت و خود به وسیله تعامل ساخته می‌شود و بنابراین، بر زبان و ارتباطات متکی است. در این دیدگاه، فرض بر این است که تعامل ذاتاً پویا و تفسیری است و نشان می‌دهد که چگونه افراد معانی و اقدامات را ایجاد و به کار می‌گیرند یا تغییر می‌دهند (Park & Brgess, 1967).

پیرو استراوس و کوربین، چارمز نیز با تأکید بر ذهنیت‌گرایی و نقش محقق در حین تفسیر داده‌ها، ساخت‌گرایی را در کار استراوس و کوربین برجسته می‌کند. او می‌گوید «من اصطلاح ساخت‌گرا را برای تأیید و تأکید بر ذهنیت و مشارکت محقق در ساخت و تفسیر داده‌ها و نشان‌دادن تفاوت‌های بین دیدگاه خودم و ساخت‌گرایان اجتماعی سنتی در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ انتخاب کردم. این ساخت‌گرایان دانستن و یادگیری را در واردشدن در زندگی اجتماعی می‌دیدند. ساخت‌گرایان دیگر، گاهی اوقات حالت فردگراتر و ذهنی‌گرایی رادیکال را در نظر می‌گرفتند که من قبول نداشتم. برای من، ذهنیت، چیزی جدا از موجودیت اجتماعی نیست» (چارمز، ۱۴۰۱: ۳۵).

او در دفاع از ساخت‌گرایی در روش نظریه زمینه‌ای می‌نویسد: به نظریه زمینه‌ای به عنوان روشی می‌نگریستند که همچنان به معرفت‌شناسی مدرن منسوخ وفادار است اما محققان با رویکرد ساخت‌گرا

می‌توانند از استراتژی‌های نظریه زمینه‌ای استفاده کنند بدون اینکه پیش‌فرض‌های نیم‌قرنی یک واقع‌گرای بیرونی، یک مشاهده‌گر منفعل بی‌طرف، یا یک تجربه‌گرای منفک و محدود را تأیید کنند. در عوض اگر ما با این پیش‌فرض شروع کنیم که واقعیت اجتماعی چندوجهی، فرایندی و ساخت یافته است، آنگاه بایستی موقعیت، برتری‌ها، دیدگاه و تعاملات محقق را به‌عنوان بخش ذاتی واقعیت تحقیق به‌حساب آوریم. این همان ساخت‌گرایی است (چارمز، ۱۴۰۱: ۳۳). رویکرد ساخت‌گرا تصورات مربوط به مشاهده‌گر بی‌طرف و متخصص آزاد از ارزش را مخدوش می‌کند. نه تنها این امر به این معناست که محققان باید بررسی کنند که چگونه اولویت‌ها و تصورات پیشین‌شان بر نحوه تحلیل اثر می‌گذارد، بلکه به این معناست که ارزش‌های آنان بسیاری از واقعیت‌ها را شکل می‌دهد که می‌توانند آن‌ها را بشناسد. رویکرد ساخت‌گرا پژوهش را به‌عنوان یک ساخت تلقی اما اذعان می‌کند که این ساخت تحت موقعیت‌های خاص اتفاق می‌افتد که ممکن است ما نسبت به آن آگاه نباشیم و انتخاب ما نباشد (چارمز، ۱۴۰۱: ۳۴).

۲-۱-۲. نوع مصاحبه

گلنزر قایل به نوعی فاصله‌گیری در حین انجام مصاحبه از مشارکت‌کنندگان می‌باشد به معنای اینکه محقق تفاسیر خود را دخیل نکند و با حفظ فاصله از مصاحبه‌گر، یافته‌های او را جهت ندهد زیرا این امر به محقق اجازه می‌دهد تا موضعی خنثی نسبت به داده‌ها، با توجه به عینیت، همانطور که در دیدگاه پساپوزیتیویستی درک می‌شود، حفظ کند (Howard-Payne, 2016: 54). گلنزر طرفدار این است که براساس نظریه زمینه‌ای کلاسیک که با استراوس آن را معرفی کرده بود، باید بین محقق و روش استقلال وجود داشته باشد و هستی‌شناسی‌ای عینی‌گرا را ارائه می‌دهد. این برخلاف نظر چارمز است که با برجسته‌ساختن رویکرد تعاملی استراوس و کوربین تحت عنوان ساخت‌گرایی، تحلیل‌ها و یافته‌های برآمده از نظریه زمینه‌ای را نه بازنمایی دقیق میدان بلکه برساختی از واقعیت آن می‌داند؛ چرا که به نقش فعال ذهنیت محقق در تفسیر داده‌ها اذعان دارد. بر این مبنا چارمز اعضای صحنه را نه ابژه صرف تحقیق بلکه مشارکت‌کنندگان در برساخت تفسیر واقعیت قلمداد می‌کند. به باور او، مصاحبه یکی از مهم‌ترین ابزارهای گردآوری داده غنی است که طی آن پژوهشگر در نقش آموزنده و مشارکت‌کننده (مصاحبه‌شونده) به‌عنوان راوی تجارب زیسته خود تعریف می‌شود. به‌طور خلاصه، در تلقی او، مصاحبه متمرکز نه بازجویی، بلکه فرایند یادگیری است (ر.ک: چارمز، ۱۳۹۵: ۴).

به اعتقاد چارمز، مصاحبه‌ها موقعیت‌های پیچیده‌ای هستند. مصاحبه‌های متمرکز فضایی تعاملی ایجاد می‌کنند که مشارکت‌کننده می‌تواند تجربه خود را به آن ارتباط دهد. با این حال هدف از مصاحبه شما، مردمی که با آن‌ها سخن می‌گویید، درک و سهم آن‌ها در مصاحبه، همگی در کیفیت و ثمربخشی مصاحبه شکل می‌پذیرد. یک پژوهشگر موضوعاتی برای ادامه کار تحقیق دارد. مشارکت‌کنندگان در تحقیق مشکلاتی دارند که باید حل شود، اهدافی دارند که باید دنبال کنند، و اقداماتی را باید انجام دهند و هم‌چنین مفروضاتی دارند، ایده‌هایی در ذهنشان شکل می‌گیرد، و در خصوص همه این نگرانی‌ها و دغدغه‌ها احساساتی دارند. هم مصاحبه‌گر و مشارکت‌کننده در تحقیق، اولویت‌ها، دانش و نگرانی‌هایشان را به همراه خود به موقعیت مصاحبه می‌آورند که ممکن است کاملاً باهم مطابقت نداشته باشند. پرسش‌های مشارکت‌کنندگان در تحقیق در مورد مطالعه شما، بر شرکت یا عدم شرکت آن‌ها در مطالعه اثرگذار است. در صورتی که تصمیم به شرکت در مطالعه بگیرید، شروط آن‌ها می‌تواند بر میزان و کیفیت اظهاراتشان تأثیر بگذارد. ممکن است مشارکت‌کنندگان سؤالات زیر را مطرح کنند: شما علایق و منافع چه کسی را بازنمایی می‌کنید؟ از یافته‌ها چگونه استفاده خواهد شد؟ آیا من قابل تشخیص خواهم بود؟ به هر حال، زمانی که مشارکت‌کنندگان در مصاحبه ترجیح دهند نتیجه‌گیری‌های خود را کنار هم قرار دهند، ممکن است چنین سؤالاتی مطرح نشده باقی بمانند (ر.ک: چارمز، ۱۳۹۵: ۱۰).

۳-۱-۲. چگونگی ظهور یافته‌ها

گلنزر بر یک طرح مفهومی نوظهور تکیه دارد در حالی که اشتراوس از یک سیستم پارادایم از پیش تعیین‌شده برای ساخت چارچوب نظری استفاده می‌کند. به این ترتیب، گلنزر اصرار دارد که بررسی ادبیات فقط پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها انجام شود (Howard-Payne, 2016). وی در مرحله کدگذاری نظریه زمینه‌ای، انجام کدگذاری اولیه بدون در ذهن داشتن مفاهیم از پیش تعیین‌شده را تجویز می‌کرد (Glaser, 1978 & 1992).

هرچند حکم متداول نظریه زمینه‌ای این است که شما باید از خواندن ادبیات تحقیق نظری در خصوص موضوعتان اجتناب نمایید ولی چارمز مانند اشتراوس و کوربین گرچه با رویکرد گلنزر مبنی بر بازنگه داشتن ذهن موافق است اما این نکته را نیز تصدیق می‌کند که پژوهشگران، پیشاپیش ایده‌ها و مهارت‌هایی دارند (ر.ک: چارمز، ۱۴۰۱: ۱۸۹). چارمز به پیروی از اشتراوس و کوربین می‌گوید که

مفاهیم حساس در شروع کدگذاری داده‌ها به شما کمک می‌کند. این مفاهیم نقاط شروع را برای آغاز تحلیل به شما نشان می‌دهند، اما محتوای این تحلیل را بیان نمی‌کنند (ر.ک: چارمز، ۱۴۰۱: ۱۸۹-۱۹۰).

۴-۱-۲. مراحل کدگذاری

نخستین مرحله تحلیل در مسیر نظریه زمینه‌ای، کدگذاری است. کدگذاری نظریه زمینه‌ای حداقل دو مرحله را شامل می‌شود: کدگذاری اولیه و کدگذاری متمرکز. این مرحله که در ادامه بحث ظهور یافته‌ها می‌باشد، جایی است که اختلاف‌ها مابین گلیرز و استراوس نمایان می‌شود (ر.ک: چارمز، ۱۴۰۱: ۱۸۰). به اعتقاد چارمز کدگذاری اولیه ادامه همان تعاملی است که شما هنگام جمع‌آوری با مشارکت‌کنندگان داشته‌اید؛ اما شما را وارد یک فضای تحلیلی تعاملی می‌کند. همان‌طور که سوزان لی استار^۱ می‌نویسد، یک کد، ارتباطی را میان داده‌های شما و مصاحبه‌شوندگان برقرار می‌کند (ر.ک: همان: ۱۸۰) اما از نظر استراوس و کوربین کدگذاری مبتنی بر مدل پارادایمی از پیش داده شده انجام می‌شود و طبق همین مدل پارادایمی هست که داده‌ها، محقق را به نظریه می‌رساند. در همین جاست که برجستگی کار چارمز در ارائه نظریه زمینه‌ای ساخت‌گرا فهمیده می‌شود زیرا چارمز روند برساخت‌گرایی و تعاملی با مشارکت‌کنندگان در پژوهش را در تمامی مراحل روش نظریه زمینه‌ای رعایت کرده است اما برای استراوس و کوربین که متکی بر مدل پارادایمی روش خود را ارائه داده‌اند، به این شکل نمی‌باشد.

شایان ذکر است که اختلاف عمده گلیرز با استراوس بر سر همین ارائه مدل پارادایمی می‌باشد زیرا همان‌طور که گفته شد به اعتقاد گلیرز محقق بایستی از جامعه تحقیق خود فاصله بگیرد و آنگاه هست که می‌تواند داده‌ها را بدون مداخله دریافت نماید اما زمانی که مدل پارادایمی از پیش به محقق داده شود او را از عینیت تحقیقی دور کرده و محقق هر طور که بتواند سعی می‌کند تا مدل پارادایمی تحقیق خود را تکمیل نماید و طبق آن پیش برود.

بر مبنای مدل استراوس و کوربین^۲، کدگذاری داده‌ها با روش نظریه زمینه‌ای به صورت چند مرحله‌ای با دسته‌بندی و تقلیل داده‌ها به سمت کدهای باز، محوری و گزینشی پردازش می‌شود تا در نهایت به یک مدل پارادایمی ختم شود. مرحله کدگذاری باز در دو مرحله انجام می‌شود؛ مفهوم‌سازی و کشف مقوله‌ها که بعد از آن کدگذاری محوری با مشخص کردن مقوله‌های اصلی و فرعی آغاز

1. Susan Leigh Star

2. Strauss & Corbin

می‌شود و در مرحله دوم که بارزترین تمایز کدگذاری محوری و کدگذاری باز است، «مدل پارادایم» بر کدگذاری محوری اعمال می‌شود (ر.ک: نوغانی و همکاران، ۱۳۹۸). این مدل پارادایمی دارای سه مؤلفه است که عبارتند از: شرایط، تعامل و پیامد (ر.ک: استراوس و کوربین، ۱۳۹۱: ۱۵۰) که به صورت تفصیلی این مؤلفه‌ها در این مراحل فهم می‌گردد: پدیده محوری، شرایط علی، شرایط مداخله‌گر، شرایط زمینه‌ای، راهبردها و پیامدها.

اما از نظر گلنزر مراحل کدگذاری عبارتست از کدگذاری اساسی (شامل کدگذاری باز و انتخابی) و کدگذاری نظری و از نظر چارمز نیز: کدگذاری اولیه، کدگذاری متمرکز و کدگذاری نظری. کدگذاری متمرکز به معنای استفاده از مهم‌ترین و یا پرتکرارترین کدهای اولیه برای غربالگری و تحلیل حجم وسیعی از داده‌هاست (ر.ک: چارمز، ۱۴۰۱: ۲۲۳). چارمز در اینجا به پیروی از گلنزر کدگذاری محوری را طبق رویه‌های رسمی استراوس و کوربین به کار نبرده است بلکه مقوله‌های فرعی یک مجموعه را ایجاد کرده و پیوندهای میان آن‌ها را از تجربیاتی که مقوله‌ها ارائه می‌کردند، نشان داده است. در رویکرد چارمز مانند گلنزر، راهبردهای تحلیلی برنامه‌های رویه‌ای نیستند، بلکه ظاهرشونده هستند و این رویکرد با کدگذاری محوری استراوس و کوربین متفاوت است (ر.ک: همان: ۲۳۸).

کدگذاری نظری مدنظر گلنزر و چارمز نیز سطح پیچیده‌ای از کدگذاری است که کدهایی را که شما در کدگذاری متمرکز انتخاب کرده بودید، دنبال می‌کند. این همان مرحله‌ای است که در روش استراوس و کوربین به نام کدگذاری گزینشی یا انتخابی خوانده می‌شود. گلنزر کدهای نظری را به عنوان مفهوم‌سازی این مسئله معرفی می‌نماید که چگونه کدهای واقعی می‌توانند به عنوان فرضیه‌ها با یکدیگر ارتباط داشته باشند تا در قالب یک نظریه انسجام یابند. کدهای نظری میان کدهای واقعی ظاهرشونده، پیوند برقرار می‌کنند (Glaser, 1978: 72). گلنزر به نقل از «فیلیس استرن»^۱ کدگذاری نظری را این‌چنین تعریف می‌نماید: «به طور ساده به معنای به کارگیری طرح‌های تحلیلی گوناگون در مورد داده‌ها به منظور افزایش میزان انتزاع آن‌ها است» (Glaser, 2005: 5).

۵-۲. چگونگی جمع‌آوری داده‌ها

برای فهمیدن روش استقرایی-مقایسه‌ای به عنوان اصل اساسی روش نظریه زمینه‌ای لازم به توجه است که نظریه زمینه‌ای یک روش سیستماتیک متشکل از چندین استراتژی انعطاف‌پذیر برای ساخت نظریه از طریق تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی است (Glaser & Strauss, 1967: 2). این روش با داده‌های استقرایی شروع می‌شود، بر تحلیل مقایسه‌ای تکیه می‌کند، شامل جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل همزمان داده‌ها می‌شود و شامل استراتژی‌هایی برای اصلاح دسته‌های تحلیلی در حال ظهور است. با این حال، نظریه زمینه‌ای فراتر از استقرا است. فرآیند تکراری و مقایسه‌ای آن به معنای تمرکز پی‌درپی جمع‌آوری داده‌ها برای توسعه تجزیه و تحلیل در حال ظهور است. شما حدس می‌زنید و فرضیه‌هایی در مورد دسته‌بندی‌های خود می‌سازید و سپس آنها را با داده‌ها بررسی می‌کنید (Glaser & Strauss, 1967: 2).

در نظریه زمینه‌ای، مهمترین روش ساخت نظریه، تحلیل مقایسه‌ای است و هر سه رویکرد محل بحث نیز روی آن اتفاق نظر دارند. بدین صورت که در این روش، گروه‌ها و خرده‌گروه‌های مختلف مردم با همدیگر مقایسه می‌شوند و تفاوت‌های موجود میان آنها به صورت نظریه در می‌آید. سپس این نظریه از طریق مقایسه با سایر گروه‌ها، مورد آزمون و اصلاح قرار می‌گیرد. البته باید اشاره داشت که تولید نظریه در این روش نیازمند یک فرایند تعاملی میان مراحل جمع‌آوری داده‌ها، کدگذاری، تجزیه و تحلیل و برنامه‌ریزی آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، می‌باشد (Glaser & Strauss, 1967).

برای کشف نظریه (تئوری) در نظریه زمینه‌ای، محقق می‌تواند به کمک شواهد و قرائن موجود، مقولات مفهومی و مشخصات هر یک را تولید کند و سپس دوباره به کمک این شواهد و قرائن، مفاهیم خود را ساخته، پرداخته و تشریح نماید. این محقق آنگاه می‌تواند با کشف همین مقولات مفهومی در سایر گروه‌های مقایسه‌ای، به منظور افزایش تعمیم‌پذیری این مفاهیم، از آنها دفاع و یا اصلاحاتی را در آنها انجام دهد (Glaser and Strauss, 1967: 1).

اشباع نظری که مورد اتفاق تمامی رویکردها می‌باشد بایستی در هنگام جمع‌آوری داده‌ها برای پژوهش نظریه زمینه‌ای رعایت شود. اصطلاح اشباع نظری در کتاب کشف نظریه بنیانی گلنزر و استراوس به صورت زیر بیان می‌شود: معیار قضاوت در زمینه زمان متوقف ساختن نمونه‌گیری از گروه‌های مختلف به مقوله، اشباع نظری مقوله‌هاست. اشباع به معنی آن است که دیگر هیچ اطلاعات اضافی پیدا نمی‌شود که پژوهش به واسطه آنها بتواند خواص مقوله را توسعه دهد. زمانی که پژوهشگر به صورت مداوم با موارد مشابه روبرو می‌شود، در عمل مطمئن می‌شود که مقوله‌ها اشباع شده‌اند

(Glaser & Strauss, 1967). در این جا بایستی دقت شود که اشباع در مقوله صورت می‌گیرد نه در داده‌ها. زمانی که دیگر مقوله‌های برگرفته‌شده از داده‌ها به صورت مدام با موارد مشابه روبرو می‌شود، اشباع نظری صورت گرفته است. بنابراین می‌توان گفت که کار مقوله‌پردازی از داده‌ها بایستی در حین انجام مصاحبه‌ها صورت بگیرد تا محقق متوجه اشباع نظری مقولات بشود. به این فرایند، نمونه‌گیری نظری می‌گویند که در تعریف آن گفته شده: «نمونه‌گیری نظری فرایند گردآوری داده برای تولید نظری است که به آن وسیله پژوهشگر، به‌طور همزمان داده‌هایش را گردآوری، کدگذاری و تحلیل می‌کند. همچنین تصمیم می‌گیرد برای بهبود نظریه خود تا هنگام ظهور آن، در فرایند چه داده‌هایی گردآوری و در کجا آنها را پیدا کند» (Glaser & Strauss, 1967: 364).

قابل توجه است که چارمز اشباع نظری را از سطح مقوله‌ها فراتر می‌برد و به تکرار نشدن الگو اکتفا می‌کند. او با اشاره به دیدگاه سخت‌گیرانه گلنزر در این زمینه می‌گوید که اشباع به معنی مشاهده چندین باره یک الگو نیست. اشباع عبارت است از مفهوم‌سازی مقایسات این وقایع که خواص متفاوت‌تری از آن الگو را به دست می‌دهد و این کار تا زمانی که هیچ خواص جدید دیگری از الگو حاصل نشود، ادامه پیدا می‌کند (چارمز، ۱۴۰۱).

۶-۱-۲. معیار ارزیابی کیفیت

گلنزر و استراوس بر دو معیار اعتبارپذیری و کاربردپذیری تمرکز نمودند (Glaser & Strauss, 1967) و به ترتیب، اعتبارپذیری را با اطمینان پژوهشگر به دانش و وقوف خود بر اساس مطالعه و تحلیل دقیق میدان و تحصیل دانش به‌صورت سیستماتیک از داده‌ها و کاربردپذیری را قابلیت تعمیم آن به عنوان ابزاری برای ارتقای کیفیت، دانسته‌اند (Charmaz & Thornberg, 2020).

معیارهای گلنزر و استراوس برای اعتبارپذیری شامل سه مورد است که عبارت‌اند از: الف) توصیف روشن و تفصیلی داده‌ها به نحوی که مخاطب بتواند حضور در میدان را احساس نماید، ب) ارزیابی خوانندگان نسبت به چگونگی استنتاج نتایج توسط پژوهشگران، ج) چندین گروه مقایسه‌ای به منظور افزایش میدان و عمومیت نظریه و اصلاح و تعدیل نظریه ظهور یابنده بر اساس شرایط گوناگون (Glaser & Strauss, 1967).

ایشان همچنین برای کاربردپذیری چهار معیار را ارائه نمودند که شامل این موارد است: الف) برازش: به معنی مناسب بودن نظریه با داده‌ها و حوزه‌هایی که در آن به کار خواهد رفت، ب) قابل فهم بودن: به مثابه معنی دار بودن آن نه تنها برای پژوهشگران بلکه برای افرادی که در حوزه مورد

مطالعه کار یا زندگی می‌کنند و پژوهشگر به حساب نمی‌آیند، ج) عمومیت: که به معنای عام بودن نظریه به حد کافی به منظور افزایش کاربردپذیری آن و داشتن جنبه انتزاعی برای پوشش موقعیت‌های مختلف زندگی روزمره و کاربردپذیری آن در موقعیت‌ها و جوامع مختلف، ضمن اجتناب از انتزاع بیش از حد مقوله‌ها به منظور حفظ قابلیت محسوس بودن آنها است، د) کنترل: این که نظریه باید بتواند به کاربران کمک نماید تا واقعیت اجتماعی خود را فهم و تحلیل نمایند تا بتوانند تبیین کنند که در آن موقعیت‌ها، چه اتفاقی در حال افتادن است و چگونه می‌توان در آنها تغییر ایجاد نمود (Glaser & Strauss, 1967).

گلیر متعاقباً معیارهای ارزیابی کیفیت را برای رویکرد کلاسیک بازنویسی نمود که شامل این موارد است: الف) کارکردپذیری: به مثابه توانایی نظریه تدوینی در تبیین رفتار مربوطه در حوزه ماهوی مورد مطالعه، ب) مرتبط بودن: مرتبط بودن نظریه با افرادی که در حوزه مورد مطالعه حضور دارند، ج) برازندگی: تناسب نظریه با حوزه ماهوی مورد مطالعه و داده‌ها و د) اصلاح‌پذیری: قابلیت اصلاح نظریه در صورت ظهور داده‌های جدید (Glaser, 1978, 1998).

در مقابل، استراوس و کوربین بر چهار معیار عمومی برای کیفیت تأکید نموده‌اند که عبارت‌اند از: الف) کیفیت داده‌ها به مثابه رعایت معیارهای کیفیت در ارتباط با روش‌های مورد استفاده جهت گردآوری داده‌ها، ب) قابل قبول بودن و ارزش نظریه تدوین شده، ج) کفایت فرایند پژوهش به منزله رویه‌های نمونه‌برداری، کدگذاری و مقوله‌بندی و انتخاب مقوله اصلی که در نهایت ختم به تدوین نظریه شده‌اند و د) زمینه تجربی نظریه تدوینی که طی آن، سؤالاتی مطرح می‌شوند نظیر این که آیا مفاهیم به وجود آمده‌اند؟ و این که آیا باهم ارتباط سیستماتیک دارند؟ آیا مقوله‌ها دارای چگالی لازم هستند و آیا ارتباطات مفهومی زیادی بین آنها برقرار است؟ آیا نظریه گوناگونی‌ها را در بردارد و آیا مفاهیم در شرایط مختلف مورد آزمون قرار گرفته و ابعاد مختلف را شامل می‌شود؟ آیا یافته‌های نظری معنی‌دار به نظر می‌رسند و آیا نظریه تدوینی با گذر زمان برجا می‌ماند و تبدیل به بخشی از ایده‌ها و بخش‌های تبادل شده در میان گروه‌های اجتماعی و حرفه‌ای مربوطه می‌شود؟ (Strauss & Corbin, 1990, 1998; Corbin & Strauss, 1990).

کوربین و استراوس متعاقباً (Corbin & Strauss, 2015) معیارهای کلی‌تری برای کیفیت در پژوهش کیفی را مطرح نمودند که عبارت‌اند از: الف) سازگاری روش‌شناختی، ب) روشن بودن هدف مطالعه، ج) خودآگاهی، د) تعلیم‌دیدگی برای انجام پژوهش کیفی، ه) حساسیت به مشارکت‌کنندگان

و داده‌ها، و) تمایل به سخت‌کوشی، ز) توانایی برقراری ارتباط با خویشتن خلاق، ح) آگاهی روش شناختی، ط) میل شدید به انجام پژوهش.

در رویکرد برساخت‌گرا، چارمز چهار معیار اصلی را برای ارزیابی کیفیت پژوهش مطرح می‌نماید (Charmaz, 2006, 2014): الف) اعتبارپذیری: که به معنای در اختیارداشتن داده‌های کافی مرتبط برای طرح سؤالات نافذ راجع به داده‌ها و انجام مقایسه‌های سیستماتیک در تمام مراحل فرآیند پژوهش و همچنین بازاندیشی پژوهشگر در تمام مراحل پژوهش نسبت به دیدگاه‌ها و اقدامات خود از طریق خودآگاهی روش‌شناختی است، ب) اصالت: به منزله ارائه بینشی جدید و مفهومی تازه راجع به مسئله‌ای شناخته‌شده و معنی‌دار بودن تحلیل داده‌ها می‌باشد، ج) تشدید: هدف از آن نشان‌دادن این است که پژوهشگر مفاهیمی را ساخته است که نه تنها نمایای تجربه مشارکت‌کنندگان هستند بلکه بینشی برای دیگران هم پدید می‌آورند و به این منظور، پژوهشگر باید گردآوری داده‌های خود را به نحوی متناسب کند که تجربه مشارکت‌کنندگان را منعکس نمایند، د) فایده: به مثابه تصریح درک مشارکت‌کنندگان نسبت به زندگی روزمره خویش و ایجاد بنیانی برای کاربردهای سیاسی و عملی و مشارکت در خلق مسیرهای پژوهشی جدید و همچنین آشکارساختن فرآیندها و رویه‌های فراگیر است (Charmaz & Thornberg, 2020) در همین‌جا می‌توان دیدگاه هر سه رویکرد را در طراحی نظریه تا حدی درک نمود. دیدگاه گلنزر که به دنبال تعمیم نظریه به پیروی از روش کمی هست، به کاربردپذیری اهمیت ویژه‌ای می‌دهد تا نظریه بتواند کاربرد بیشتری از میدان محدود تحقیق داشته باشد، در مقابل استراوس و کوربین در حین توجه به عمومیت نظریه، در درجه نخست به نظریه در میدان اهمیت می‌دهند و صرفاً نظریه زمینه‌ای را برای ارائه یک نظریه تعمیمی نمی‌دانند. در رویکرد چارمز نیز که صحبت از عمومیت نشده است و از نظر ایشان نظریه زمینه‌ای به عنوان یک نظریه‌ای محلی و تفریدی مطرح است و نهایتاً آن نظریه می‌تواند برای پژوهش‌های تعمیمی، با ایجاد نظریه‌های محلی، راهگشا باشد.

۷-۱-۲. ساخت نظریه

نظریه زمینه‌ای به عنوان یک روش اکتشافی برای کشف و ایجاد نظریه‌های جدید به کار می‌رود. گلنزر ساخت نظریه را مبتنی بر بسط و توسعه «حساسیت نظری» می‌داند (Glaser, 1978). حساسیت نظری برای پژوهش‌های با روش نظریه زمینه‌ای از مواردی هست که هر سه رویکرد محل بحث پژوهش

حاضر روی آن اتفاق دارند و برای عملیات نظریه‌پردازی، مهم به‌شمار می‌آید. براینترنت^۱ یکی از هم‌کاران و هم‌نظران چارمز در این باره می‌گوید: «یکی از مهارت‌های مورد نیاز در کشف دانش از داده‌ها، توانایی کنار گذاشتن برخی از بخش‌های داده‌ها و تمرکز بر روی بخش‌هایی است که ممکن است مبنای بهتری را برای توسعه مفهوم و نوآوری نظری فراهم کند. در روش نظریه بنیانی، این مهارت، بخشی از فرایند حساسیت نظری است» (برایانت، ۱۳۹۹: ۴۷۸).

برای کسب حساسیت نظری، از منظرهای مختلف به پدیده مورد مطالعه می‌نگریم، مقایساتی را انجام می‌دهیم، سرنخ‌ها را دنبال می‌کنیم و ایده‌هایی را به وجود می‌آوریم. محقق با حساسیت در محتوای نظریه‌پردازی به هسته مورد مطالعه می‌پردازد و سؤالات جدیدی را در مورد آن مطرح می‌سازد (چارمز، ۱۴۰۱: ۳۸۶). این هسته مورد اشاره چارمز در رویکرد استراوس و کوربین، مقوله هسته نامیده می‌شود. استراوس و کوربین مقوله هسته را به‌عنوان یک پدیده مرکزی تعریف می‌کنند که تمام مقولات دیگر را منسجم می‌سازد (Birks & Mills, 2011: 100). در این مرحله مقوله‌های عمده استخراج شده در مرحله کدبندی محوری باید بتوانند در قالب یک مدل منطقی، انتزاعی و تحلیلی حول یک مقوله هسته، به هم مرتبط و ترسیم شوند (محمدپور، ۱۳۸۹، ۳۳۹/۱). برای پیدا کردن مقوله هسته محقق باید تمام مقوله‌ها را در ارتباط با یکدیگر قرار دهد و سمت و سو و جهت این حرکت را دریابد. این مقوله‌ها نقش چتری را ایفا می‌کند که تمامی مقولات را تقریباً تحت پوشش قرار می‌دهد و پاسخ نهایی به سؤال پژوهش است (نوغانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۳۸-۱۳۹).

۸-۱-۲. چگونگی ارائه نظریه

روش نظریه زمینه‌ای، یک روش شناسی کلی است. در این روش شناسی از داده‌هایی که به صورت نظام‌مند جمع‌آوری و تحلیل می‌شوند، استفاده می‌شود تا نظریاتی ساخته شوند (Glaser & Strauss, 1967).

استراوس و کوربین (۱۹۹۴) با گفتن اینکه «نظریه‌ها در تاریخ جا افتاده‌اند»، وابستگی بین نظریه، واقعیت و حقیقت را مورد بحث قرار می‌دهند... در ایجاد، داوری و بازنگری نظریه‌ها باید اعصار، دوران‌ها و لحظات تاریخی را در نظر گرفت (Howard-Payne: 2016). بنابراین، نمی‌توان گفت که آن‌ها با روش نظریه زمینه‌ای به دنبال آفرینش نظریه‌های فراگیر هستند.

براساس نظریه زمینه‌ای گلنزر، محقق می‌تواند براساس آگاهی به دست آمده، یک نظریه جدید (مدلسازی دلخواه) ایجاد کند (همان) و این موضوع در رویکرد چارمز نیز رعایت شده است و چارمز با پیشبرد روند ساخت گرایی اجتماعی سعی در ایجاد نظریه پردازی دارد؛ «ترجیح من برای نظریه پردازی، صراحتاً رویکرد تفسیری است؛ و این ترجیح در مورد نظریه پردازی است نه نظریه. نظریه پردازی تفسیری از مفروضات ساخت گرایی اجتماعی نشأت می‌گیرد» (چارمز، ۱۴۰۱: ۲۷).

اما براساس نظریه داده‌بنیاد استراوس و کوربین، محقق براساس مدل پارادایمی تأییدشده، نظریه خود را بسط می‌دهد (Howard-Payne: 2016). و این مدل پارادایمی تجربی در مرحله آخر روش استراوس و کوربین یعنی کدگذاری انتخابی با به‌دست دادن شکلی حاوی روابط سیستماتیک بین پدیده محوری، ابعاد، شرایط، پیامدها، راهبردها و مقوله هسته، ترسیم می‌شود و بدین صورت نظریه در حین پالایش شدن، منجسم می‌گردد.

در رویکرد استراوس و کوربین پس از طی یک فرآیند سیستماتیک، نظریه حول یک مقوله اصلی که همان مقوله هسته خوانده می‌شود تدوین می‌شود که پدیده مورد مطالعه را تبیین می‌نماید. تحول این رویکرد موجب شده است که در نسخه‌های بعدی، نظریه حاصله به‌عنوان یکی از تفسیرهای ممکن انگاشته شود و موضع عینی گرایی در آن کمرنگ شود. در مقابل، نکته حایز اهمیت در رویکرد برساخت‌گرایانه چارمز این است که نتیجه فرآیند تحلیل در این رویکرد لزوماً نظریه‌سازی حول یک مقوله نیست و نتیجه می‌تواند شامل چندین مقوله به عنوان تفهیمی تفسیری و تصویری محلی از واقعیت باشد که به صورت مشترک توسط پژوهشگر ساخته می‌شود (ر.ک: نبی و ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۲۹).

شایان ذکر است که آنچه باعث اختلاف نظر بین استراوس و کوربین با گلنزر و چارمز می‌گردد نه مدلسازی بلکه مدل پارادایمی از قبل داده شده به محقق است که پیش از به دست آمدن یافته‌ها آن‌ها را در اختیار دارد و یافته‌ها را باید با این مدل، تطبیق دهد که با رهایی محقق از مفاهیم قبلی که در روش نظریه زمینه‌ای کلاسیک برجسته است، تفاوت دارد.

روش نظریه زمینه‌ای گلنزر (۱۹۹۹)، پس از شناسایی کدها، ارائه نظریه را منوط به انجام تحقیقات کمی و شناسایی جایگاه هر مولفه شناسایی شده می‌داند. گلنزر توصیه می‌کند تأیید نظریه زمینه‌ای در حال ظهور تنها از طریق تحلیل‌های کمی بعدی که حقیقت را در برمی‌گیرد، انجام می‌شود. در صورتی که نظریه داده‌بنیاد استراوس براساس مدل از پیش تأیید شده، مدلسازی را انجام می‌دهد (Howard-Payne: 2016). گلنزر (2008) به پیروی از سنت جامعه‌شناسان می‌نویسد «پیشگامان جامعه‌شناسی به

این باور ایمان دارند که مشاهدات کمی استاندارد شده، شرط عینیت و دانش برای تحقیقات تجربی بودند» (گلنزر، ۱۳۹۹: ۳۱). گلنزر می‌گوید که نظریه زمینه‌ای، فقط فرضیه‌ای مفهومی تولید می‌کند. مفاهیم علمی بر مبنای تصورات واقعی با صحت علمی، تأییدات و اهمیت آماری مرتبط نیستند. ما فقط فرضیه‌های مفهومی را برای انتزاع زمان، مکان و افراد ارائه می‌دهیم... همچنین محقق کمی نباید نظریه زمینه‌ای را با تحلیل کمی ترکیب کند، مگر اینکه به عنوان بخشی از داده‌های وی ظاهر شود (گلنزر، ۱۳۹۹: ۵۶). وی با توصیه به تجزیه و تحلیل ثانوی پژوهش‌های کمی برای حل مسایل تشریح شده توسط نظریه زمینه‌ای می‌گوید: «هنگامی که در زمینه‌هایی همچون پرستاری، مدیریتی یا کار اجتماعی مشکلی به وجود می‌آید، تجزیه و تحلیل ثانویه GT [گرنندتئوری] از داده‌های موجود کمی یا کیفی در مورد مسئله می‌تواند به‌طور بالقوه... به حل مسئله کمک نماید» (گلنزر، ۱۳۹۹: ۶۹).

لازم به ذکر است که هرچند پژوهشگر نظریه زمینه‌ای در رویکردهای استرواس، کوربین و چارمز، می‌خواهد نظریه‌ای را خلق نماید اما این به معنای یک تعمیم جهان‌شمول نمی‌باشد، بلکه می‌تواند این نظریه همانطور که چارمز می‌گوید در راستای «توسعه نظریه موجود با یک مفهوم جدید» یا «به چالش کشیدن نظریه موجود» (چارمز، ۱۴۰۱: ۳۹۹ و ۴۰۰) باشد و به جای قوام‌بخشی و شفاف‌سازی نظریه‌های موجود و قبلی، بتواند مفاهیم و نظریه‌های تلخیص‌شده‌تر جدیدی را توسعه دهد و بسازد (ر.ک: برایانت، ۱۳۹۹: ۱۵۰).

سینگ و استفان^۱ نیز بیان نموده‌اند که هر یک از رویکردهای سه‌گانه اصلی در نظریه داده بنیاد، برای برخی حوزه‌ها و بافت‌های زمینه‌ای مناسب‌تری دارند (Singh & Estefan, 2018). ایشان درباره بافت زمینه‌ای پژوهش هریک از رویکردها گفته‌اند که رویکرد گلنزر گفتمان پژوهشگرانه را نادیده می‌گیرد و به دنبال داده‌های مستقل از بافت زمینه‌ای است تا نتایج را به محتوایی وسیع‌تر تعمیم دهد، رویکرد استرواس و کوربین گفتمانی انتخابی تا پژوهشگرانه دارد و به دنبال مسایل محلی برای تعمیم به بافت زمینه‌ای وسیع‌تر است و رویکرد چارمز نیز به گفتمان پژوهشگرانه پرداخته می‌شود و به دنبال بررسی مسایل محلی برای بافتی محلی است (Singh & Estefan, 2018). آنها همچنین درباره کاربردپذیری نظریه در هریک از سه رویکرد محل بحث گفته‌اند که رویکرد گلنزر مناسب برای تدوین نظریه‌ای وسیع‌تر میان حوزه‌های ماهوی؛ یعنی تدوین نظریه‌ای که برای حوزه‌های مورد علاقه کاربرد داشته باشد ممکن است سالها طول بکشد. رویکرد استرواس و کوربین مناسب برای تدوین

نظریه‌ای که دالّ بر گستره وسیعی از متغیرها باشد تا قوت پیش‌بینی‌پذیری و تعمیم نظریه را افزایش دهد و رویکرد تجویزی ممکن است منجر به تشریح ظاهری متغیرها شود و رویکرد چارمز نیز مناسب برای تدوین نظریه‌ای که به دنبال گسترش و عمق کامل پدیده در بافت زمینه‌ای محلی آن هست می‌باشد و ممکن است امکان تعمیم آن به خارج از بافت زمینه‌ای مبدأ میسر نباشد (Singh & Estefan, 2018).

۳. نتیجه‌گیری

در نظریه زمینه‌ای در مقام یک روش کیفی، درک تعابیر و تفاسیر نقطه‌ی مرکزی مطالعه است؛ لذا پژوهشگر باید از دیدگاه افراد مورد مطالعه به موضوع بنگرد؛ بنابراین می‌توان استدلال نمود که برای درک اعمال انسان، مجبور به درک تعابیر او از خود، محیط و اطرافیانش هستیم؛ تعابیری که معمولاً در قالب زبان بیان می‌شوند و در محتوای فرهنگی قابل درک هستند. نکته‌ی حائز اهمیت که می‌تواند مسیر پژوهش باشد در جهت چگونگی نمونه‌گیری از داده‌ها و تحلیل آن‌ها، این است که تکلیفمان را با داده‌های خام روشن کنیم. اکثراً گفته می‌شود که در نظریه زمینه‌ای باید به واقعیات یا داده‌ها اجازه داد که خود سخن بگویند و این از ویژگی خاص این روش است. البته داده‌ها خود سخن نمی‌گویند بلکه این پژوهشگر با استفاده از نظریه زمینه‌ای است که آن‌ها را به سخن می‌آورد. اگر وقایع و داده‌ها خود سخن می‌گفتند و گویای واقعیت جامعه بودند دیگر چه لزومی به انجام فعالیت علمی و پژوهش بود؟ به عبارتی هر کس می‌توانست خود وقایع را ببیند و درک کند. پس نباید فراموش کرد که این چنین سنت روش‌شناختی هستند که به پژوهشگر کمک می‌کند که وقایع و داده‌ها را به شکلی قابل فهم سازماندهی، تبیین و سپس به مخاطب عرضه کند.

برای نظریه‌پردازی در علوم مختلف و از جمله علوم اجتماعی در ابتدا با استفاده از نظریه زمینه‌ای بایستی یادآورد شد که هدف کلی علم، یافتن واقعیت‌ها و بیرون کشیدن یک نظریه رضایت‌بخش و کارآمد از آن‌هاست.

در این پژوهش، موارد متشابه و متفاوت رویکردهای گلیزر، کوربین و استراوس، و چارمز بیان گردید که آن‌ها را در جدول زیر به صورت خلاصه می‌توان مشاهده نمود و همچنین مسیری که هر کدام برای نظریه‌پردازی با روش نظریه زمینه‌ای ارائه داده‌اند نیز بیان گردید:

جدول ۱. تفاوت‌ها و شباهت‌های سه رویکرد اصلی در نظریه زمینه‌ای

صاحب- نظران	گلیزر	استراوس و کوربین	چارمز
----------------	-------	------------------	-------

تفاوت‌ها و تشابه‌ها			
هستی‌شناختی	اثبات‌گرایی	ذهنی‌گرایی	ذهنی‌گرایی
معرفت‌شناختی	واقع‌گرایی انتقادی	تفسیری-عمل‌گرایی	تفسیری-عمل‌گرایی- ساخت‌گرایی
نوع مصاحبه	عینی	مشاهده‌ای-تعاملی	تعاملی-برساخت‌گرایی
چگونگی جمع‌آوری داده‌ها	استقرایی-مقایسه‌ای-اشباع نظری مقوله‌ها	استقرایی-مقایسه‌ای-اشباع نظری مقوله‌ها	استقرایی-مقایسه‌ای- استفهامی-اشباع نظری در الگو
مراحل کدگذاری	کدگذاری اساسی (باز، انتخابی)-کدگذاری نظری	کدگذاری باز، محوری، انتخابی	کدگذاری باز، متمرکز، نظری
ارزیابی کیفیت پژوهش	باورپذیری و کاربرد قابل تعمیم	باورپذیری و کاربردپذیری ضمن اذعان به نقش تفسیری پژوهشگر	باورپذیری و کاربردپذیری در حوزه محلی با تأکید بر نقش برساختی پژوهشگر
ادبیات پژوهش	بررسی ادبیات پژوهش بعد یافته‌ها باشد	بررسی ادبیات پژوهش قبل یافته‌ها باشد	بررسی ادبیات پژوهش قبل یافته‌ها باشد
ساخت نظریه	حساسیت نظری	حساسیت نظری	حساسیت نظری
چگونگی ارائه نظریه	فرضیه مفهومی و ارائه نظریه موید با پژوهش کمی (تعمیمی)	مدل‌سازی و ارائه نظریه با مقوله هسته (تفریدی و تعمیمی)	مدل‌سازی و ارائه نظریه براساس ساخت‌گرایی اجتماعی (تفریدی/محلی)

بنابر آنچه گفته شد؛ هر سه نظریه‌پرداز نظریه زمینه‌ای، سه رویکرد جداگانه در خلق نظریه داشتند، گلنزر با اتکاء به روش کمی و اصل تعمیم‌پذیری، نظریه‌هایی که شمولیت داشتند را می‌پذیرفت، بنابراین در روش نظریه زمینه‌ای که محقق در یک میدان محدود و مشخص پژوهش می‌کند، نظریه به دست آمده صرفاً می‌تواند پشتیبانی باشد برای پژوهش‌های کمی و محقق نظریه زمینه‌ای با تحقیق خود یک فرضیه‌ای را برای محققان کمی ایجاد می‌کند. از طرفی استراوس و کوربین، در حین پذیرفتن اصل تعمیم نظریه، نظریه‌های محلی را قابل سرایت به دیگر بافت‌های اجتماعی می‌دانستند و یک نظریه برگرفته شده از نظریه زمینه‌ای می‌تواند قدرت پیش‌بینی‌پذیری برای دیگر میدان‌های اجتماعی فراهم نماید. از طرف دیگر چارمز با تأکید بر بافت محلی و مشارکت محقق و برساخت او در نظریه‌پردازی، نظریه را در قالب بافت محلی و میدان مخصوصی که محقق در آن دست به پژوهش زده می‌داند. گرچه از نظر چارمز نظریه زمینه‌ای می‌تواند در حین ایجاد نظریه‌پردازی، هم توسعه نظریه موجود یا یک مفهوم جدید را

انجام دهد و هم به چالش کشیدن نظریه موجود را در روند تحقیق خود مدنظر داشته باشد (چارمز، ۱۴۰۱: ۳۵۹).

نکته قابل توجه در رویکرد چارمز که بحث خود را با استرواس و کوربین متفاوت می‌کند، این است که او بر ساخت‌گرایی و مشارکت محقق در روند تحقیق و خلق نظریه را مهم جلوه می‌دهد و می‌توان گفت که رویکرد چارمز در حد انتهای دو رویکرد عینی‌گرای گلیزر و مشاهده‌گرای استرواس و کوربین قرار دارد که نه مانند گلیزر قصد تعمیم نظریه را به دور از ادبیات تحقیق و برداشت‌های پیشینی میدان تحقیق دارد و نه مانند استرواس و کوربین، از چارچوب مشخص مدل پارادایمی مخصوصی پیروی می‌کند تا بخواهد قدرت پیش‌بینی‌پذیری نظریه و انسجام تحقیق را بالا ببرد بلکه با برجستگی‌ای که به بر ساخت‌گرایی و نقش فعال محقق می‌دهد، سعی در تعمیق نظریه محلی در همان بافت مخصوص میدان محقق را دارد.

شایان ذکر است؛ بنابر هر سه رویکرد، گزاره‌های نظری که با استفاده از روش نظریه زمینه‌ای توسعه می‌یابند، ادعای نظریه بزرگ یا فراگیر را ندارند؛ در مقابل بیشتر تحت عنوان نظریه‌های قائم به ذات ارائه می‌شوند. نظریه قائم به ذات عبارت است از تفسیر یا توصیف نظری یک مشکل محدود در یک حوزه مشخص مثلاً روابط خانوادگی، سازمان‌های رسمی یا آموزش و... این نظریه نه تنها محرکی برای رسیدن به یک ایده خوب فراهم می‌کند، بلکه جهت اولیه کار را نیز مشخص می‌کند تا بتوان مقولات یا ویژگی‌های مرتبط و روش‌های احتمالی ترکیب آن‌ها را توسعه داد (Glaser & Strauss, 1967: 79). در مقابل نظریه رسمی قرار می‌گیرد که به روش نظریه زمینه‌ای کلاسیک گلیزر بیشتر نزدیک است و آن عبارت است از تفسیر نظری از یک موضوع کلی یا فرایندی که فراتر از چند حوزه مطالعاتی اصلی باشد. مفاهیم در نظریه رسمی انتزاعی و کلی هستند و نظریه ارتباطات میان این مفاهیم را تعیین می‌کند. نظریاتی که با شکل‌گیری یا از دست دادن هویت، فرهنگ‌سازی یا توسعه ایدئولوژی‌ها سروکار دارند، می‌توانند به ما کمک کنند تا حوزه‌های مختلفی مانند گروه‌های نوجوانان، اجتماعی‌شدن و متخصصان و تجربه مهاجرت را درک نماییم (Bryant & Charmaz, 2007: 608). به عنوان مثال "تغییر وضعیت" تنها نظریه رسمی و مشترک گلیزر و استرواس است، آن‌ها سعی می‌کنند یک گزارش کوتاه و فشرده‌ای از روش خود در ساخت نظریه رسمی را ارائه دهند (Glaser & Strauss, 1971).

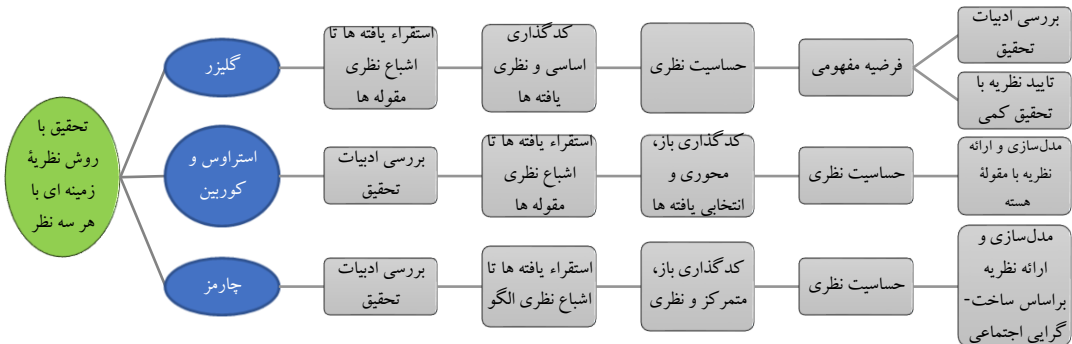
پس بنابر آنچه گذشت؛ هر سه رویکرد در حین حفظ تفاوت‌هایی که بایکدیگر دارند، اما هر کدام به خلق نظریه توسط روشی که در نظریه زمینه‌ای به کار گرفته‌اند، توجه دارند؛ گرچه جنبه شمولیت

نظریه هر کدام از آنها بنابر پارادایم‌هایی که اتخاذ نموده‌اند و مرحله‌ای که برای اتخاذ داده‌ها در نظر گرفته‌اند، متفاوت است و محققان کیفی می‌توانند با توجه به پارادایم‌هایی که در نظر دارند، یکی از این سه رویکرد را برای تحقیق خود انتخاب نمایند و مسایل میدان تحقیق را در یکی از این سه رویکرد بگنجانند و تحلیل نمایند و در نهایت به ایجاد یک نظریه متناسب با مسئله‌شان اقدام نمایند.

به عنوان مثال؛ محققى که قصد دارد نظریه‌ای حساسیت‌برانگیز مبتنی بر تجربه، بسازد بدون آنکه نظریه‌اش ادعای یک چارچوب از پیش تعیین شده‌ای را به محقق بدهد و محقق بر اساس روندی که در تحقیق تجربی خود در پیش می‌گیرد، حساسیت نظری خود را تدوین می‌نماید تا در آینده با استفاده از روش کمی، بتواند تعمیم نظریه خود را بیابد و آنگاه نظریه از حساسیت ابتدایی خود خارج می‌شود، از نظریه گلیر استفاده می‌نماید اما محققى که می‌خواهد با استفاده از ادبیات مفهومی جهت هدایت داده‌ها و نیز مدل پارادایمی جهت تدقیق نظریه و کدهای به دست آمده استفاده نماید و یک نظریه‌ای در محدوده‌ای محلی داشته باشد، از نظریه استرواس و کوربین استفاده می‌نماید و محققى که بخواهد در همان محدوده محلی نظریه‌ای بسازد بدون استفاده از مدل پارادایمی و با خلاقیت خود و مشارکت در مصاحبه‌ها و کدگذاری، بر ساختی از متن به دست بدهد، از نظریه چارمز استفاده می‌نماید.

بدین ترتیب در جمع بندی باید گفت: منظور از نظریه زمینه‌ای آن نظریه‌ای است که مستقیماً از داده‌هایی استخراج شده است که در جریان پژوهش به صورت منظم گردآمده و تحلیل شده‌اند. در این روش، گردآوری داده‌ها، تحلیل و نظریه نهایی با یکدیگر در ارتباط تنگاتنگ هستند. در این روش پژوهشگر کار را با نظریه‌ای که از قبل در ذهن دارد شروع نمی‌کند (مگر آنکه منظور او بسط یک نظریه موجود باشد)؛ بلکه کار را در عرصه واقعیت آغاز می‌کند و می‌گذارد تا نظریه از درون داده‌هایی که گرد می‌آورد، پدیدار شود. نظریه‌ای که بدین طریق از داده‌ها استخراج شده باشد، بیش‌تر ممکن است به واقعیت نزدیک باشد تا نظریه‌ای که با کنار هم گذاشتن تعدادی مفهوم بر مبنای تجربه یا صرفاً حدس و گمان است. نظریه‌های زمینه‌ای به سبب آن که از داده‌ها، بیرون کشیده می‌شوند، بیش‌تر می‌توانند در شناخت و فهم موضوعات و مسایل بصیرت‌افزا باشند و فهم را تقویت کنند و راهنمای عمل شوند.

در ادامه، مرحله‌ای که محققان به صورت عملی با استفاده از نظریه زمینه‌ای در تحقیقات خود طی می‌کنند، آورده می‌شود و بنابراین شکل زیر، مهم آنچه که محققان با استفاده از هر سه نظر صاحب‌نظران لازم دارند را در بر دارد:



شکل ۱. مراحل نظریه زمینه‌ای با استفاده از هر سه نظر گلایزر، استراوس و کوربین، چارمز

مهم است که محقق مراحل را با توجه به تفاوت‌های هر سه نظریه، به ترتیب پیش ببرد. مثلاً مرحله اول هر کدام از به صورت عینی و عملی، با بررسی ادبیات تحقیق اعم از ادبیات مفهومی و پژوهشی تحقیق آغاز می‌گردد اما در نظریه گلایزر که مبتنی بر عینی‌گرایی تام است، بایستی از پیش زمینه‌هایی که به محقق سوگیری می‌دهد، خودداری شود و در همان مرحله اول محقق به سراغ استقراء یافته‌ها می‌رود. تفاوت دیگر مراحل هم بر اساس هر سه نظریه، در تصویر مشخص می‌باشد.

۳-۱. پیشنهاداتی برای پژوهش‌های آینده

- بررسی زمینه‌هایی که قابلیت کاربرد نظریه زمینه‌ای را دارند، در تحقیقات رشته‌های مختلف (با تأکید بر علوم انسانی)
- قابلیت نظریه زمینه‌ای برای تولید نظریه در تحقیقات بنیادی دانشگاه‌ها و محافل علمی
- چگونگی ترکیب نظریه گلایزر با تحقیقات کمی.

منابع

- استراوس، انسلم؛ کوربین، جولیت (۱۳۹۱). *مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای*، ترجمه ابراهیم افشار، تهران، نی.
- برایانت، تونی (۱۳۹۹). *نظریه بنیانی و نظریه پردازی بنیانی (عمل‌گرایی در روش)*، ترجمه عبدالمطلب رضایی، حمید کریمی و ناصر ولی زاده، تهران: جامعه‌شناسان و روش‌شناسان.
- چارمز، کتی (۱۳۹۵). *گرونددتئوری برساختی؛ تدوین و اجرای مصاحبه متمرکز*، ترجمه حمیدرضا قوچانی، نشر اینترنتی روا.
- چارمز، کتی (۱۴۰۱). *ساخت نظریه زمینه‌ای*، ترجمه وجه الله قربانی‌زاده، مرضیه شاه‌محمدی، اعظم عدنان راد و

- امیرحسین عزتی، تهران، بازتاب.
- دائی نبی، میلاد و ابراهیمی، مهدی (۱۴۰۰). تحلیل تطبیقی رویکردهای نظریه داده بنیاد، *فصلنامه علمی تخصصی فرصت*، (۵): ۸۷-۱۱۳.
- گلنزر، بارنی (۱۳۹۹). *نظریه مبانی (داده بنیاد) کمی*، ترجمه فرید گنجی، مریم سپیانی، زهره اسماعیل بیگی ماهانی، فخرالسادات طباطبایان، گرگان، نوروزی.
- صفری شالی، رضا (۱۴۰۳). راهنمای عملی تدوین طرح و اجرای تحقیق (پژوهش با سه جریان روش شناختی کمی، کیفی و ترکیبی در علوم انسانی)، تهران، راهبرد پیمایش، چاپ اول.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹). *ضد روش: منطق و طرح در روش شناسی کیفی*: جلد اول. تهران، جامعه شناسان، چاپ اول.
- نوغانی دخت بهمنی، محسن؛ محمدی، فردین؛ کرمانی، مهدی (۱۳۹۸). *خلق نظریه در مطالعات کیفی (رویکردی کاربردی به نظریه زمینه ای)*، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- هزارجریبی، جعفر؛ صفری شالی، رضا (۱۳۹۴). *کاربست نظریه بنیانی در شناخت دانش بومی*، دو فصلنامه دانش های بومی ایران، ۲(۳): ۴۳-۷۰.

References

- Bailey, Kenneth D. (1991). "Alternative Procedures for Macrosociological Theorizing". *Quality and Quantity*. 25 (1): 37-55. doi:10.1007/BF00138755
- Birks, M., Mills, J. (2011). *Grounded theory: A Practical Guide*, London: Sage.
- Birks, M., Mills, J. (2012). *Grounded theory: A practical Guide*. London: Sage.
- Bryant, A., Charmaz, K. (Eds). (2007). *The SAGA Handbook of Grounded Theory*, London. England: Segal.
- Charmaz, K. (2006). *Constructing grounded theory*. London: Sage Publications.
- Charmaz, K. (2008). *The legacy of Anselm Strauss in constructivist grounded theory*. In N. K. Denzin, J. Salvo, & M. Washington (Eds.), *Studies in symbolic interaction* (Vol. 32, 127-141). Bingley, UK: Emerald Group.
- Charmaz, K. (2014). *Constructing grounded theory* (2nd ed). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
- Charmaz, K., Thornberg, R. (2020). The pursuit of quality in grounded theory. *Qualitative Research in Psychology*, 1-23. DOI:10.1080/14780887.2020.1780357
- Corbin, J., Strauss, A. (1990). Grounded theory research: Procedures, canons, and evaluative criteria. *Qualitative Sociology* 13 (1): 3-21. DOI: <https://doi.org/10.1007/BF00988593>
- Corbin, J., Strauss, A. (2015). *Basics of qualitative research* (4th ed). California: Sage Publications.
- Collins, R. (2004). *Interaction ritual chains*. Princeton, NJ: Princeton university press.

- Glaser, B. G. (1978). *Theoretical sensitivity*. Mill Valley, CA: Sociology Press.
- Glaser, B. G. (1992). *Basics of grounded theory analysis*. Mill Valley. CA: Sociology Press.
- Glaser, B. G. (1998). *Doing grounded theory: Issues and discussions*. Mill Valey, CA: Sociology Press.
- Glaser, B. G. (2005). *The grounded theory Perspective III: theoretical coding*. Mill Valley, CA: Sociology Press.
- Glaser, B. G., Strauss, A. L. (1967). *The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research*. Chicago: Transaction
- Glaser, B. G., Strauss, A.L. (1971). *Status Passage*. Chicago, III.: Aldine Atherton.
- Howard-Payne, L. Glaser or Strauss? Considerations for selecting a grounded theory study. *South African Journal of Psychology*. 2016; 46(1): 50-62. doi:10.1177/0081246315593071.
- Markovsky, B. (2004). *Theory construction*, In G. Ritzer (ED): Encyclopedia of social theory, Volume II (pp. 830-834). Thousand Oaks, CA: Sega.
- Park, R.E., burgess, E.W. (1967). *The city*. Chicago: Univerdity of Chicago press.
- Singh, S., Estefan, A. (2018). Selecting a grounded theory approach for nursing research. *Global qualitative Nursing Research*, 5, 2333393618799571. Doi: 10.1177/2333393618799571.
- Strauss, A. L., Corbin, J. (1990). *Basics of qualitative research: Grounded theory procedures and techniques*. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Strauss, A. L., Corbin, J. (1998). *Basic of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory*. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.

